**( ل ) سؤال از مسأله حضرت آدم**

**و اکل شجره**

**سؤال**

حقيقت مسأله حضرت آدم و اکل شجره چگونه است ؟

**جواب**

در تورات مذکور که خداوند آدم را در جنّت عدن نهاد تا عامل و حافظ باشد و فرمود که از جميع درختان جنّت تناول نما مگر شجره خير و شرّ را و اگر تناول نمائی مبتلی بموت گردی تا آنکه ميفرمايد که خداوند آدم را بخواب انداخت پس استخوانی از اضلاع او گرفت و او را زنی آفريد تا با او مؤانست نمايد تا آنکه ميفرمايد مار زنرا دلالت بر اکل شجره کرد و گفت که خداوند شما را از تناول اين شجره بجهت اين منع نمود تا چشمانتان گشوده نگردد و خير و شرّ را ندانيد پس حوّا از شجره تناول نمود و بآدم داد او نيز موافقت کرد ديدهاشان بينا شد و خود را برهنه يافتند و از برگ درخت ستر عورت نمودند پس بعتاب الهی معاتب گشتند . خدا بآدم گفت آيا از شجره ممنوعه تناول نمودی ؟ آدم در جواب گفت که حوّا مرا دلالت کرد پس خداوند عتاب بحوّا نمود حوّا گفت که مار مرا دلالت کرد حيّه ملعون شد و دشمنی بين مار و بين حوّا و سلاله آنان حاصل گرديد و خداوند فرمود که انسان نظير ما شد و بخير و شرّ آگاه گشت شايد از شجره حيات تناول نمايد و الی الأبد باقی ماند و شجره حياترا خدا محافظه نمود . اين حکايت را اگر بمعنی ظاهر عبارات مصطلح بين عوام گيريم در نهايت غرابت است و عقل در قبول و تصديق و تصوّر آن معذور زيرا چنين ترتيب و تفصيل و خطاب و عتاب از شخص هوشمندی مستبعد است تا چه رسد بحضرت الوهيّت الوهيّتی که اين کون نامتناهی را در اکمل صورت ترتيب داده و اين کائنات نامتناهيه را در نهايت نظم و اتقان و کمال آراسته . قدری تفکّر لازم اگر ظواهر اين حکايترا بشخص عاقلی نسبت دهند البتّه عموم عقلا انکار کنند که اين ترتيب و وضع يقيناً از شخص عاقل صدور نيابد . لهذا اين حکايت آدم و حوّا و تناول شجره و خروج از جنّت جميعاً رموز است و از اسرار الهيّه و معانی کلّيّه و تأويل بديعه دارد و جز محرمان راز و مقرّبين حضرت بی نياز واقف آن اسرار نه . لهذا اين آيات تورات معانی متعدّده دارد يک معنی از معانی آنرا بيان کنيم و گوئيم مقصد از آدم روح آدم است و از حوّا نفس آدم زيرا در بعضی مواضع از کتب الهيّه که ذکر اناث ميشود مقصد نفس انسانيست . و مقصد از شجره خير و شرّ عالم ناسوتيست زيرا جهان روحانی الهی خير محض است و نورانيّت صرفه امّا در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خير و شرّ حقايق متضادّه موجود . و مقصد از مار تعلّق بعالم ناسوتيست آن تعلّق روح بعالم ناسوتی سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق بعالم تقييد دلالت کرد و از ملکوت توحيد بعالم ناسوت متوجّه نمود و چون روح و نفس آدم بعالم ناسوت قدم نهاد از جنّت اطلاق خارج گشت در عالم تقييد افتاد بعد از آنکه در علوّ تقديس بود و خير محض بعالم خير و شرّ قدم نهاد . و مقصود از شجره حيات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمة اللّه است و ظهور کلّی لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور اشرف مظهر کلّی آن مقام ظاهر و لائح گشت . زيرا مقام آدم من حيث ظهور و بروز بکمالات الهيّه مقام نطفه بود و مقام حضرت مسيح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نيّر اعظم رتبه کمال ذاتی و کمال صفاتی بود . اينست که در جنّت اعلی شجره حيات عبارت از مرکز تقديس محض و تنزيه صرف يعنی مظهر کلّی الهی است و از دور آدمی تا زمان حضرت مسيح چندان ذکری از حيات ابديّه و کمالات کلّيّه ملکوتيّه نبود . اين شجره حيات مقام حقيقت مسيح بود که در ظهور مسيحی غرس گشته و باثمار ابديّه مزيّن شد . حال ملاحظه نمائيد که چقدر اين معنی مطابق حقيقت است زيرا روح و نفس آدمی چون تعلّق بعالم ناسوتی يافتند از عالم اطلاق بعالم تقييد آمدند تناسل بوجه مثلی تسلسل يافت و اين تعلّق روح و نفس بعالم ناسوتی که گناه است در سلاله آدم موروث گرديد و آن تعلّق ماری بود که الی الأبد در ميان ارواح سلاله آدم و آن ضدّيّت مستمر و برقرار است زيرا تعلّق ناسوتی سبب تقيّد ارواح گرديده و اين تقيّد عين گناه است که از آدم سريان در سلاله نمود چه که اين تعلّق سبب گرديده که نفوس بسبب آن از آن روحانيّت اصليّه و مقامات عاليه باز ماندند . و چون نفحات قدس حضرت مسيح و انوار تقديس نيّر اعظم منتشر گرديد حقايق بشريّه يعنی نفوسی که توجّه بکلمة‌اللّه نمودند و استفاضه از فيوضات کردند از آن تعلّق و گناه نجات يافتند و بحيات ابديّه فائز گشتند و از قيود تقييد خلاص شده بعالم اطلاق پی بردند و از رذائل عالم ناسوت بری گرديدند و از فضائل عالم ملکوت مستفيض شدند . اينست معنی بيانی که ميفرمايد من خون خويشرا بجهت حيات عالم انفاق نمودم يعنی جميع بلايا و محن و رزايا حتّی شهادت کبری را بجهت حصول اين مقصد و عفو گناه يعنی قطع تعلّق ارواح از عالم ناسوت و انجذاب بعالم لاهوت اختيار کردم تا نفوسی مبعوث شوند که جوهر هدی شوند و مظاهر کمالات اعلی . ملاحظه نمائيد اگر بر حسب تصوّر اهل کتاب مقصد اين معنی ظاهر ظاهر باشد ظلم محض است و جبر صرف . اگر آدم در تقرّب بشجره ممنوعه گناهی نمود خليل جليل را چه ذنبی و موسای کليم را چه خطائی نوح نبيّ را چه عصيانی يوسف صدّيق را چه طغيانی انبيای الهی را چه فتوری و يحيای حصور را چه قصوری ؟ آيا آن عدالت الهی قبول نمايد که اين مظاهر نورانيّه بجهت گناه آدم در جحيم اليم مبتلی گردند تا آنکه حضرت مسيح آيد و قربان گردد و آنان از عذاب سعير نجات يابند ؟ چنين تصوّر از هر قواعد و قوانينی خارج است و ابداً نفس هوشمندی قبول ننمايد بلکه مقصد چنانست که ذکر شد آدم روح آدمی است و حوّا نفس آدم و شجره عالم ناسوت و مار تعلّق بعالم ناسوتی اين تعلّق که گناه است سريان در سلاله آدمی نمود و حضرت مسيح نفوسی را از اين تعلّق بنفحات قدس نجات داد و از اين گناه خلاص کرد . و اين گناه در حضرت آدم بالنّسبه بمراتب است هر چند از اين تعلّق نتائج کلّيّه حاصل ولی تعلّق عالم ناسوتی بالنّسبه بتعلّق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گردد و حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين ثابت شود مانند قوای جسمانی که بالنّسبه بقوای روحانی قاصر است بلکه اين قوّت بالنّسبة بآن قوّت ضعف محض شمرده گردد . و همچنين حيات جسمانی بالنّسبه بوجود ملکوتی و حيات ابدی ممات شمرده شود چنانکه حضرت مسيح حيات جسمانيرا ممات ناميده و فرمود مردگانرا بگذار تا مردگان دفن نمايند و حال آنکه آن نفوس حيات جسمانی داشتند ولی در نظر مسيح آن حيات ممات بود . اين يک معنی از معانی حکايت حضرت آدم در توراتست ديگر شما تفکّر نمائيد تا بمعانی ديگر پی بريد و السّلام .